



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۴ / فروردین / ۱۳۹۸

موضوع کلی: اوامر

مصادف با: ۷ شعبان ۱۴۴۰

موضوع جزئی: وجوب تخییری - اشکالات قول پنجم (اشکال سوم و چهارم)

جلسه: ۹۴

سال دهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه بحث گذشته

عرض کردیم در مورد وجوب تخییری اقوال و انظاری برای تصویر واجب تخییری ذکر شده است. اصل اشکال این بود که حقیقت وجوب اقتضا می کند متعلق آن اتیان شود و ترکش جایز نباشد، اما معنای وجوب تخییری این است که مکلف می تواند متعلق آن را ترک کند و این دو با هم ناسازگارند. پس واجب تخییری در واقع با حقیقت وجوب ناسازگار است. زیرا حقیقت وجوب بر این پایه استوار است که ترک متعلق آن جایز نیست یعنی اگر نماز جمعه واجب باشد معنایش این است که ترک آن اصلاً جایز نیست و معنای تخییری بودن وجوب نماز جمعه این است که مکلف می تواند نماز جمعه را ترک کند.

برای حل این مشکل اقوال و انظاری مطرح شده، چهار قول را تا کنون ذکر و مورد بررسی قرار دادیم و اشکالات آن بیان شد آخرین قول این بود که معنای وجوب تخییری عبارت است از وجوب «علی سبیل البدلیه» یعنی وجوب به فرد مردد متعلق می شود. توضیح این قول و نظر به همراه استدلالی که برای این قول بیان شده، ذکر گردید؛ اگر چه برخی در استدلال آن قول نیز خدشه کردند. دلیل محقق نایینی این بود که مقتضی موجود و مانع مفقود است. ایشان توضیح دادند مقتضی چیست که این جا موجود است و مانع چیست که این جا مفقود است. صرف نظر از این دلیل (بحث در تصویر وجوب تخییری طبق قول پنجم است) بالاخره آیا با این دلیل می توانیم این اشکال را از سر راه برداریم یا خیر؟

عرض کردیم اشکالاتی نسبت به تعلق تکلیف به فرد مردد یا فرد علی البدل مطرح شده است. دو اشکال را در جلسه قبل ذکر کردیم:

اشکال اول: اشکالی که در کلمات شیخ انصاری مطرح شده (البته به همراه پاسخ ایشان به این اشکال).

اشکال دوم: اشکالی بود که محقق خراسانی بیان کردند. ایشان فرمودند: بر فرض پاسخ شیخ انصاری را صحیح بدانیم، اما مشکل چیز دیگری است.

این دو اشکال را نسبت به تعلق وجوب به فرد مردد ذکر کردیم.

### اشکال سوم (محقق اصفهانی)

ایشان می فرماید به طور کلی هر عرضی نیاز به معروض و محل دارد، این یک امر روشنی است. مثلاً سفیدی عرض است، اگر بخواهد تحقق پیدا کند نیازمند به محل است، نیازمند به معروض است باید دیوار یا پرده یا لباس یا سقفی باشد تا سفیدی بر آن عارض شود، این در جای خودش ثابت شده است که عرض نیازمند به محل است، «و لافرق بی ذلک بین الامور الحقیقیه و

الاعتباریه» عرض در امور حقیقیه حتماً نیازمند معروض و محل است، امور حقیقی و واقعی مثل مثال‌هایی که بیان شد، سیاهی و سفیدی یک حقیقت در عالم تکوین هستند، اعتباری نیستند که به دست معتبر باشد. عرض نیاز به محل دارد، محلش یا دیوار است یا در.

در امور اعتباری نیز عرض نیازمند معروض است، امور اعتباری مثل امر و بعث است. امر و نهی امور اعتباری هستند. کراراً گفتیم: امر به معنای هل دادن است، منتهی هل دادن اعتباری. هل دادن، تحریک کردن و وادار کردن تارتاً حقیقی است و اخری اعتباری. هل دادن حقیقی این است که انسان مباشرتاً یکی را با دست هل دهد و هل دادن اعتباری همان امر است. یعنی مولا به عبد فرمان دهد که شخصی را دور کند. این همان هل دادن و تحریک کردن است یا می‌گوید: آب بیاور، تارتاً خود مولا آب را برمی‌دارد تا بخورد، گاهی به دیگری می‌گوید. وقتی به عبد امر و بعث می‌کند، یعنی او را هل می‌دهد برای آب آوردن برای خودش، منتهی این هل دادن اعتباری است، این کار امر است، یعنی هل اعتباری. پس در امور اعتباری نیز عرض نیاز به محل دارد. امر، یک موضوع اعتباری است و نیاز به محل دارد. محل این امر چیست؟

طبق قول پنجم متعلق امر به عنوان یک ماهیت اعتباری فرد مردد است «فرد علی سبیل البدل» است. این فرد مردد چیست؟ این فرد مردد هیچ و پوچ است، «لا واقع له اصلاً لا خارجاً و لا مفهوماً» چرا مفهوماً هیچ چیزی نیست؟ مفهوم یک چیز یعنی وجود ذهنی، وقتی می‌گوییم: احدهمای غیر معین، تارة در عالم مفهوم می‌خواهد مورد توجه باشد. یعنی در ذهن وجود پیدا کند. این وجود نمی‌تواند در ذهن حتی به صورت مبهم باشد، وجود ذهنی نیز نمی‌تواند مبهم باشد، احدهمای غیر معین در ذهن نیز قابل تحقق نیست، پس مفهوماً هیچ واقعیتی برای این عنوان نمی‌شود در نظر گرفت.

در خارج نیز همینطور است. در موجود خارجی که به طور واضح‌تری تشخیص و تعیین بروز و ظهور دارد. حتی اگر در ذهن یک مفهوم مردد درست کنید، در خارج که وجود خارجی مساوق با جزئیت و تشخیص است اصلاً امکان ندارد مردد و مبهم باشد.

احدهمای غیر معین «فرد مردد» «فرد علی سبیل البدلیه» در خارج قابل تحقق است؟

اصلاً غیر معین بودن با خارجیت قابل جمع نیست. زیرا خارجیت و وجود خارجی مساوق با تعیین و تشخیص است. پس اگر بخواهیم اشکال سوم را نسبت به فرد مردد خلاصه کنیم در یک جمله این است: «فرد علی سبیل البدلیه» یا فرد مردد با وجود که مساوق با تعیین و تشخیص است قابل جمع نیست چه وجود ذهنی و چه وجود خارجی. تعیین و تردد یک جا جمع نمی‌شوند. از یک طرف بگویید: فرد مردد ولی در عین حال بگویید: این فرد مردد در خارج موجود شد یا در ذهن موجود شد. اصلاً وجود با تردید ناسازگار است، اگر وجود بود، تعیین در آن حتمی است و اگر بخواهد مردد باشد مساوی با عدم تحقق است. تردید و تعیین با هم قابل جمع نیستند. شما می‌گویید فرد مردد متعلق امر است، این امر به چه چیزی متعلق می‌شود؟ به فرد مردد که ظرفش یا ذهن است یا خارج در حالی که نه خارج می‌تواند ظرف وجود مردد باشد و نه ذهن.

فتحصل که شیء مردد هیچ واقعیتی برایش تصویر نمی‌شود، لذا نمی‌تواند این فرد مردد معروض یک عرض حقیقی یا عرض اعتباری

قرار بگیرد.<sup>۱</sup>

**بررسی اشکال سوم**

<sup>۱</sup> نه‌ایه الدراییه، ج ۱، ص ۲۵۵، ط قدیم.

اشکال اول به این اشکال بر می‌گردد. این دو اشکال هر دو می‌خواهند یک چیز را بگویند. اشکال اول که در کلمات شیخ انصاری آمده بود عبارت بود از این که «لاوجود له فی الخارج». اشکال اول که از قول شیخ انصاری در بحث بیع صاع من صبره مطرح شد این بود که بعضی گفتند: بیع یک پیمانانه از یک خرمن گندم صحیح نیست، زیرا این خرمن ده‌ها پیمانانه دارد. اگر بگویید: یک پیمانانه از این خرمن، این فرد مردد است و فرد مردد نمی‌تواند متعلق بیع و ملکیت قرار بگیرد حتماً باید معلوم شود، یعنی حتماً باید پیمانانه را داخل گندم بزند و در بیاورد و بگوید: این را فروختم. اساس اشکال نیز این بود که اصلاً برای فرد مردد وجودی در خارج متصور نیست تا بخواهد تملیک به دیگری شود و بیع بر آن صورت بگیرد.

اشکال سوم نیز با اشکال اول یکی است. حرف اشکال سوم نیز همین است منتهی دایره‌اش را وسیع‌تر کرده. می‌گوید: «فرد مردد لا وجود له فی الخارج و لاوجود له فی الذهن». محقق اصفهانی می‌گوید: وجودی در ذهن برای فرد مردد قابل تصویر نیست، همانطور که وجودی در خارج برای او متصور نیست. اگر اشکال سوم و اشکال اول را ملاحظه و مقایسه کنید، معلوم می‌شود روح این دو اشکال یکی است، هر چند به نوعی می‌شود این دو قول را جدا کرد. زیرا در اشکال اول گفته شد: «لاوجود له فی الخارج» لذا ملکیت به آن متعلق نمی‌شود. این‌جا نیز گفته شد: فرد مردد نمی‌تواند معروض چیزی قرار بگیرد زیرا «لاوجود له فی الخارج و لافی الذهن».

سوال:

استاد: در جلسه قبل عرض کردیم که شیخ انصاری گفتند: در امور حقیقی قابل قبول است که نمی‌تواند فرد مردد در خارج تحقق پیدا کند اما در امور اعتباری مثل ملکیت اشکالی ندارد. زیرا امور اعتباری «خفیف المؤمنه» است. به این معنا که همه چیز آن به دست معتبر است.

سوال

استاد: عرض کردیم محقق خراسانی وقتی اشکال دوم را مطرح می‌کند می‌گوید: این حرف نه تنها در امور اعتباری بلکه در برخی از علوم حقیقیه نیز فرد مردد قابل تصویر است مثل تعلق علم اجمالی به نجاست احد الانائین آن‌جا علم یک صفت نفسانی است و در افق نفس تحقق پیدا می‌کند اما آیا نمی‌تولند متعلق به این جسم یا آن جسم شود؟ می‌شود، لذا مشکلی نیست.

**اشکال چهارم (محقق اصفهانی)**

انسان وقتی چیزی را تصور می‌کند که این تصور باید به چیزی متعلق شود و چیزی به نام متصور لازم دارد، علم چیزی به نام معلوم می‌خواهد که به آن تعلق بگیرد و الا علم نیست، بعث و امر کردن نیز نیازمند به متعلق می‌باشند.

پس تردیدی نیست که صفات تعلقی اساساً قوامشان به متعلقشان است، علم بدون معلوم و تصور بدون متصور، بعث بدون مبعوث الیه معنا ندارد. به عبارت دیگر صفات تعلقی وجود مستقلی از واقعیت مطلقشان ندارند. مثلاً آوردن آب با امر به آب آوردن هر دو شان یک چیز است به این معنا که وقتی امر تصور می‌شود حتماً متعلقش نیز باید تصور شود. وجود یکی بدون وجود دیگری معنا ندارد. به تعبیر دیگر وجود تصور عین تصور متصور است، وجود علم عین وجود معلوم است.

با توجه به این مقدمه که در صفات تعلقی وجود یکی بدون وجود دیگری معنا ندارد، سراغ بعث می‌آییم.

بحث سر امر و بعث است و اصلاً این را می‌خواهیم در وجوب تخییری تبیین کنیم. بحث این است که وجوب تخییری طبق این قول عبارت است از بعث و امر به فرد مردد. وقتی شارع می‌گویی: نماز جمعه تخییراً واجب است معنایش این است که بعث متعلق می‌شود به فرد مردد بین ظهر و جمعه. وقتی بعث و امر متعلق می‌شود به فرد مردد، دو چیز ممکن است پیش بیاید که هر دو خلاف فرض است.

**احتمال اول:** وقتی می‌گوییم: بعث متعلق می‌شود به فرد مردد، معنایش این است که خود بعث که امر معینی است مبدل به مردد شود. به تعبیر ایشان «انقلاب المعین الی المردد» و این خلاف فرض است. زیرا فرض ما این است که واجب از تردید بیرون بیاید در حالیکه آن طور که شما تصویر کردید، دوباره برگشتید به آن چیزی که ما از آن فرار می‌کردیم. فرض ما این بود که بعث به مردد نشود، شما می‌خواهید تصویری ارائه دهید که بعث به مردد نشود پس انقلاب «المعین الی المردد» اینجا خلاف فرض است.

**احتمال دوم:** اگر بعث بخواهد به فرد مردد متعلق شود باید بگوییم آن چیزی که مردد است، یعنی متعلق، انقلاب پیدا کند. بالاخره این انقلاب یا باید در خود بعث باشد یا در متعلق آن یعنی خود فرد مردد لکن هر دو خلاف فرض است. اینکه بگوییم: مردد یعنی متعلق بعث مبدل شود به معین.<sup>۱ ۲</sup>

**خلاصه اشکال چهارم:** اگر امر و بعث بخواهد به فرد مردد متعلق شود، «بلزم منه اما انقلاب المعین و اما انقلاب المردد» لازمه‌اش این است که یا در معین انقلاب حاصل شود یا در مردد و انقلاب چه در معین و چه در مردد خلاف فرض است.

اما اینکه انقلاب در معین خلاف فرض است به این جهت است که فرض ما این بود که ما در واجب تخییری وجوب را به یک امر معین برگردانیم نه مردد. ما می‌خواستیم از این تردید خارج شویم در حالیکه این بیان شما دوباره بازگشت به تردید است و خلاف فرض. یا انقلاب مردد پیش می‌آید. مردد خود آن متعلق است و آن مردد، انقلاب به معین پیدا کند، این هم خلاف فرض است زیرا این‌ها وجودشان یکی است ولی به لحاظ و اعتبار فرق کرده‌اند. مثل اینکه می‌گوییم علم و معلوم یک چیز است.

#### **بحث جلسه آینده**

اگر این اشکالات را نتوانیم پاسخ دهیم، (چون آن چهار قول قبلی را نیز نپذیرفتیم) مشکل باقی است. اما اگر به این اشکالات پاسخ دادیم، قهراً باید متلزم به قول پنجم شویم، یعنی تعلق وجوب به فرد مردد.

والحمد لله رب العالمین»

<sup>۱</sup> نهاییه الدرايه، ج ۱، ص ۲۵۵، ط قدیم.  
<sup>۲</sup> نهاییه الدرايه، ج ۳، ص ۲۵۴، ط قدیم.